

حَبّ الهی و آثار آن از نگاه فلسفه و دین

دکتر علی محامد *

چکیده

حکما و فلاسفه، حکمت را که همان دانش بشری است به دو دسته اصلی تقسیم نموده‌اند: "حکمت نظری" و "حکمت عملی". حکمت نظری عبارت است از علم به حقایق اشیا و موجودات عالم هستی به قدر طاقت بشری و خود دارای بخش‌های مختلفی است، مانند طبیعیات، ریاضیات، فلسفه الهی و یا فلسفه مابعدالطبیعه. اما حکمت عملی دارای سه بخش عمده است. حکمت عملی شامل: اخلاق، تدبیر منزل، سیاست مدن. اخلاق در یک اصطلاح مجموعه فضایل و رذایل است و خود دارای بخش‌های زیادی است از جمله آن‌ها اخلاق فردی است مانند رابطه انسان با خدای متعال از قبیل توکل، ایمان، تقوا، صبر و شکر. از آن جمله می‌توان حَبّ الهی را که از مسایل مهم اخلاق است مورد توجه قرار داد. این صفت محصولی از صفات دیگر است که قبل از آن وجود دارد، مانند زهد، توبه، ذکر و غیره و نیز اساس و زیربنای صفات دیگری برای انسان است، مانند شوق، انس، رضای الهی و غیره. هر مقامی که قبل از آن وجود داشته باشد مقدمه و زمینه ساز محبت است اخلاق اسلامی به رابطه انسان با خدا و رابطه انسان با خود و رابطه انسان با دیگران تحقق پیدا می‌کند و در رابطه انسان با خدا محبت الهی از بالاترین اهمیت برخوردار است زیرا هر مقامی که بعد از آن است نتیجه و ثمره محبت است. این محبت دو مرحله دارد: اول محبت عبد به خدای متعال و دوم محبت و دوستی خداوند متعال نسبت به بندگان خودش می‌باشد. و هر دو مرحله در قرآن و

* استادیار دانشگاه قم.

تاریخ دریافت: ۸۴/۶/۲۵

تاریخ پذیرش: ۸۴/۹/۳۰

روایات شیعه تصریح شده‌اند که لازم است هر دو مرحله مورد بحث قرار گیرد.

واژگان کلیدی: حب الهی، حکمت نظری، حکمت عملی، اخلاق، فضائل، توبه، کر، انس، رضای الهی، عبد خدای متعال.

مقدمه

از آن جا که مسأله مورد بحث از جمله مسایل ریشه‌ای و اساسی در اخلاق است (چون اساس زندگی اجتماعی بشر بر اساس محبت است و این مسأله دارای ابعاد وسیع و دامنه داری است و می‌تواند در تربیت و اصلاح و سازندگی بشر نقش مؤثری را ایفا می‌کند) لذا نیازمند به تبیین و تشریح دارد؛ زیرا گاهی مورد انکار و گاهی مورد استبعاد و تأویل و توجیه قرار گرفته است. بر این اساس لازم است که این مسأله مورد بحث و بررسی قرار بگیرد تا ابعاد و اقسام آن روشن شود و از این رهگذر معنای محبت خدا نسبت به عبد و هم محبت نسبت به خدا از دیدگاه فلاسفه و علمای اخلاق روشن گردد. مطلب دیگری که در این مقدمه یادآور می‌شویم این است که اخلاق و سایر بخش‌های حکمت نظری در ارتباط به اعمال اختیاری انسان است، مانند اعمال و رفتاری که از ما انسان‌ها صادر می‌شود و در حقیقت حکمت عملی عبارت است از علم به احوال موجوداتی که تحت قدرت و اختیار انسان است، برخلاف حکمت نظری که علم به احوال موجوداتی است که تحت قدرت و اختیار انسان نیست، مانند وجود خدا، وحی، ملک، بهشت، جهنم، زمین، انسان، کوه و دشت و غیره (لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۶۶۶). بنابراین اگر کاری بدون اختیار از انسان صادر شود، مثل حرکت خون در بدن در زمره صفات اخلاقی و ارزشی قرار نمی‌گیرد نه مثبت و منفی.

از این رو لاهیجی مسأله حب الهی از آن جهت در دایره اخلاق است که انسان براساس اراده و اختیار خود سعی کند که از راه اعمال اختیاری مانند معرفت خدا، ایمان به خدا محبت الهی را تحصیل نماید، آن‌گاه همه اعمالش حتی نمازش را براساس حب الهی انجام دهد، والا در جای خودش ثابت شده است که حب تکوینی، فطری و طبیعی نسبت به خدای متعال در تمام موجودات حتی خود انسان وجود دارد و براین اساس موجودات به سوی خدا در حرکت می‌باشند.

اثبات و ادراک محبت با علم حضوری

بدون تردید هر انسانی در باطن خود با علم حضوری حقیقت و واقعیتی را احساس می‌کند که آن را حبّ و علاقه می‌نامیم، مثلاً نسبت به امور مادی مانند غذا، مال و ثروت، جاه و مقام و یا امور معنوی مانند علم و دانش و سایر امور معنوی مانند حبّ به کمال خود نیز احساس محبت می‌کنیم و تردید نداریم که این امور یادشده مصادیق یک حقیقت‌اند، نه این که هر یک حقیقت جداگانه‌ای باشند که لفظ واحدی از آن‌ها حکایت کند. به عبارت دیگر کلمه حبّ به عنوان مشترک معنوی در آن‌ها استعمال می‌شود نه مشترک لفظی (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۵۸۴)

در طرف مقابل محبت، حقیقت دیگری احساس می‌کنیم به نام بغض و یا کراهت، مثلاً هرکسی با علم حضوری نسبت به دشمن و یا چیزی که مضر است احساس کراهت و تنفر می‌کند و نیز همه موارد بغض و کراهت هم به یک معنا استعمال می‌شود. خلاصه این که محبت و کراهت از امور نفسانی می‌باشند و ادراک این امور وجدانی و با علم حضوری درک می‌شود نه با علم حصولی؛ زیرا بین مدرک و مدرک هیچ واسطه‌ای نیست و در حقیقت خود معلوم در نزد عالم حاضر است.

از آن جا که بحث محبت الهی از مباحث مهم اخلاقی، عرفانی و فلسفی است که محققین از فلاسفه و دانشمندان اخلاق مانند فیض کاشانی و فاضلین نراقی و امام خمینی - قدس الله اسرار هم - مورد بحث و توجه قرار دادند، و از جمله بحث‌هایی است که در کمال و سعادت مادی و معنوی انسان نقش زیادی را عهده دار است برای روشن شدن آن لازم است در چند جهت بحث را ادامه دهیم و فهرست اجمالی آن‌ها چنین است:

۱. تعریف محبت؛
۲. اسباب محبت و اقسام آن؛
۳. تنها کسی که مستحق همه اسباب محبت است خداوند متعال می‌باشد؛
۴. فضیلت و اهمیت محبت الهی از دیدگاه قرآن و روایات.

تعریف محبت

قطعاً نمی‌توان محبت را تصور کرد، مگر بعد از معرفت و ادراک؛ زیرا انسان چیزی را دوست نمی‌دارد، مگر بعد از معرفت به آن (محقق طوسی، بی تا، ص ۲۷) از این رو موجود جماد متصف به صفت حب و دوستی نمی‌شود، بلکه حب و دوستی مخصوص موجود مدرک است. آن گاه باید گفت که مدرکات انسان دوگونه است: چیزهایی که با طبع او ملایم و سازگار است و از آن‌ها لذت می‌برد و به آن‌ها اظهار علاقه می‌کند و چیزهایی که ناملایم و مخالف با طبع است و از آن‌ها تنفر دارد و اگر اموری باشد که نه از آن لذت ببرد و نه از آن تنفر داشته باشد نه محبوب است و نه مکروه و مقصود از این که فلان چیز محبوب است، این است که انسان به آن میل و رغبت دارد و مقصود از این که مکروه است، این است که طبعاً از آن نفرت دارد. براین اساس می‌توان گفت حقیقت محبت میل و رغبت به چیزی است که با تصور آن موجب لذت است و اگر این محبت شدید شود و تقویت گردد عشق نامیده می‌شود. به عبارت دیگر، حقیقت محبت نوعی ارتباط و جذب میان محب و محبوب است. بنابراین اگر معلول که مورد محبت علت است، دارای شعور و ادراک باشد، محبت به علت خود را در نفس خود احساس می‌کند البته در صورتی که صاحب استقلال جوهری باشد (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۵۸۷).

در کتاب المنجد آمده است: «استحب الشیئی رغب فیه؛ دوستی ورزیدن به چیزی میل و علاقه به آن است». طریحی در مجمع البحرین در ذیل آیه شریفه «یحبههم و یحبونه» می‌گوید: محبت خداوند نسبت به بندگان، عبارت است انعام خداوند نسبت به آنان و عبارت است به این که آنان را نسبت به اطاعت خودش توفیق دهد و به قبول دین مورد رضایت خودش هدایت کند؛ و حب بندگان نسبت به خدا این است که او را اطاعت و از معصیت او پرهیز نمایند. بعضی دیگر گفته‌اند که محبت الهی نسبت به بندگان صفتی از صفات فعل است و آن احسان مخصوصی است که بنده لایق بندگی الهی گردد، و منظور از محبت بنده به خدا عبارت است از حالتی قلبی که حاصل آن تعظیم درباره خدا و ایثار رضای الهی بر رضای خویش و نیز انس عبد به ذکر الهی می‌باشد (شیخ طریحی، ۱۴۰۸ ق، ص ۴۴۰).

مقصود طریحی این است که محبت الهی همان میل قلبی و رغبت بنده به خدای بزرگ است که از آثار آن تعظیم و اطاعت الهی و پرهیز از معصیت است و این حقیقت قلبی چیزی است که قلب بالفطره

آن را می‌شناسد و در حقیقت تفسیر به آثار شده است؛ اما معنای محبت به خداوند همان گونه است که به نقل از بعضی در کلام طریحی آمده است و آن عبارت است از احسان مخصوص خداوند به بندگان حقیقی خودش چنان که بعداً هم درباره آن بحث می‌شود.

اسباب محبت و اقسام آن

همان گونه که گفته شد، محبت نوعی جاذبه و ارتباط قلبی بین محبّ و محبوب است و دارای انگیزه‌ها و اسباب متعدد می‌باشد و در نتیجه دارای اقسامی است که به طور کوتاه از آن‌ها بحث می‌کنیم:

۱. اولین قسم محبت و بالاترین و نیز اصلی‌ترین آن حبّ نفس و دوستی انسان نسبت به خودش می‌باشد (محقق طوسی، بی تا، ص ۲۷۵)؛ زیرا قوی‌ترین گرایش‌های هر انسانی که ریشه بسیاری از گرایش‌های اوست، همان خوددوستی است و مقصود از آن این است که در فطرت و طبع او میل به دوام خود وجود داشته، از نیستی خودش تنفر دارد؛ برای این که محبت به قدر معرفت است و با طبع انسان ملایمت و ملازمت دارد و چیزی در قوت معرفت به اندازه معرفت نفس نمی‌رسد و چیزی برای انسان شدیدتر از نفس خودش نیست. از این جهت است که معرفت نفس کلید معرفت خدا گفته شده است (آمدی، ۱۳۸۳ ق، ص ۵۸۴) قطعاً سبب این نوع از محبت همان فطرت انسان است و خداوند آن را به عنوان سنت الهی نامگذاری کرده و فرموده است «ولن تجد لسنه الله تبديلاً» (فتح، ۲۳)؛ چون انسان بقا و دوام وجود است، پس اولین محبوب انسان ذات خودش می‌باشد و بعد از آن سلامتی اعضا و جوارح او و سپس مال و فرزندان و عشیره و دوستان اوست. در حقیقت هریک از این‌ها یا به اصل وجود او برمی‌گردد و یا در کمال و سعادت او نقش دارد.

اما این که اعضا و جوارح محبوب انسان است و سلامتی آن‌ها مطلوب انسان می‌باشد برای این است که کمال وجودی او به آن‌ها بستگی دارد و نیز مال، محبوب انسان است؛ برای این که ابزاری برای دوام وجود و کمال وجود اوست و همین طور سایر امور. از این رو اولین سبب برای ایجاد محبت، هرچیزی است که یا مربوط به ذات انسان است و یا مربوط به کمال وجودی او می‌باشد و هدایت‌ها از

حب ذات سرچشمه می‌گیرد.

سبب دوم از اسباب محبت احسان است. هر انسانی به طور فطری احسان کننده به خودش را و دوست دارد و هرکسی را که به او بدی و اسایه ادب کند و یا به او ظلم و ستم نماید منفور می‌شمارد. به همین سبب گاهی انسان فردی اجنبی را که هیچ گونه قرباتی با او ندارد دوست می‌دارد و این از باب احسان به اوست و می‌توان گفت این سبب به سبب اول بازمی‌گردد؛ زیرا احسان کننده در حق انسان مالی باشد یا کمک‌های دیگر انسان را در دوام وجود و با کمال وجودش کمک می‌کند.

۳. حب حقیقی این است که چیزی را با لذات دوست بدارد نه بخاطر نفعی که عاید او می‌شود، مانند دوستی به جمال و زیبایی که یا با حس ظاهر و یا حس باطن درک می‌کند؛ زیرا هر جمال و زیبایی فطرتاً محبوب است و این دوستی از جهت ذات جمال است نه از باب این که از آن لذت می‌برد، و نه از باب این که لذت محبوب انسان است، مثلاً هر انسانی فضای سبز و آب جاری را دوست می‌دارد، نه از جهت آشامیدن آب و یا این که از سایه فضای سبز استفاده می‌کند و یا سبزی را می‌خورد، بلکه بدان دلیل این که هر طبع سلیمی خودش قضاوت می‌کند که نگاه کردن به گل‌ها و شکوفه‌های بهاری را دوست دارد و این حب و دوستی ذاتی و حقیقی است. بنابراین اگر برای انسان ثابت شود که خداوند جمیل است و زیبا، بناچار محبوب هرکسی است که برای او جمال الهی منکشف شود، همان طور که از پیامبر - صلی الله علیه و آله - نقل شده است که «ان الله جمیل الجمال»؛ زیرا حسن و جمال به چیزهایی که از راه حواس ظاهری، مانند دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها درک شود منحصر نیست؛ بلکه در امور دیگری هم که با ابزار بصیرت باطنی قابل درک است وجود دارد، مانند فضایل اخلاقی، علم و خلق نیکو؛ مثلاً هر کسی علم، حسن، خلق را که هیچ یک از آن‌ها با حس ظاهری قابل درک نیست، بلکه باید با بصیرت باطنی درک شود فطرتاً دوست دارد و شاهد آن این است که تمام طبع‌های سلیم پیامبران الهی را دوست دارد با آن که آن‌ها را ندیده است، پس روشن شد که این قسم از محبت از اسباب محبت حقیقی و طبیعی در تمام انسان‌هاست و کسی در آن شکی ندارد (فیض کاشانی، جلد ۸، ص ۱۶).

۴. مناسبت‌های پوشیده‌ای است که ممکن است بین دوست دارنده و محبوب خودش وجود

داشته باشد؛ زیرا ممکن است بین دو شخص محبت بسیار شدیدی وجود داشته باشد، بدون این که جمال ظاهر و یا باطن در محبوب باشد، بلکه به علت تناسبی است که بین روح آنان وجود دارد، همان گونه که از پیامبر - صلی الله علیه و آله - روایت شده است که فرمودند «الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ایتلف و ما تناکر منها اختلفت» باید گفت این سبب از عجایب است؛ زیرا این دوستی بدون هیچ یک از اسباب ظاهری بدون اختیار با یکدیگر تماس برقرار می‌کنند و با یکدیگر دوست صمیمی می‌شوند و این مطلبی است که هرکسی با افرادی که با آنان دوستی می‌کند و از غیرخویشاوندان خودش هستند آزمایش نماید (غزالی، ۱۳۶۱، ص ۵۷۴)

۵. از جمله سبب‌های محبت، محبتی است که از جهت لذت حیوانی باکسی می‌برد، مانند دوستی زن و مرد با یکدیگر یا مانند خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها که انسان از آن‌ها لذت می‌برد. سبب این امور و انگیزه اصلی در آن‌ها صرف لذت ظاهری است و این دوستی سریع الحصول و سریع الزوال است و در میان انواع دوستی‌ها ضعیف‌ترین آن‌هاست چون سبب آن که لذت طلبی است زودگذر می‌باشد.

۶. سبب دیگر برای دوستی انس و الفتی است که بر اثر بعضی از مناسبت‌ها و مواقع خاصی برای انسان پیش می‌آید، مانند انس و الفتی که در بعضی از سفرهای خاص بین دو نفر مانند سفر حج خانه خدا و یا مسافرت‌های زیارتی دیگر پیش می‌آید و یا مثلاً بر اثر شرکت در بعضی از مجالس اجتماعی به دست می‌آید. سرّ آن این است که فطرت انسان مبتنی بر انس با یکدیگر است. هرگاه با یکدیگر برخورد و در اجتماعی زندگی کند، این حالت پیش می‌آید؛ چون انسان از انس گرفته شده است نه از نسیان و فراموشی و می‌توان گفت سرّ تأکید دین اسلام در دستورات اجتماعی، مانند نماز جمعه و جماعات و دستور نماز عید و سایر دستور اجتماعی، مانند حج خانه خدا بر همان انس و الفت و دوستی با یکدیگر استوار است؛ زیرا حج موجب اجتماع عموم مردم در یک سرزمین می‌شود و از آن اجتماع اتحاد و انفاق که منشاء دوستی می‌شود به دست می‌آید (فیض کاشانی، بی تا، ص ۲۰؛ نراقی، ۱۳۸۳ ق، ص ۱۶۶)

۷. از اسباب دیگر محبت، دوستی است که بین علت و معلول و یا معلول با علت خودش وجود دارد؛ زیرا هر معلولی نمودار علت و رشحه‌ای از رشحات علت است و همیشه به حکم قاعده سنخیت

مسانخ با علت خودش می‌باشد. از این رو علت معلول خودش را دوست دارد؛ چون معلول فرعی از فروعات علت است و نیز معلول علت خودش را دوست دارد؛ چون معلول اصل خود را دوست دارد. اگر علت تام و وجود دهنده به معلول باشد؛ چون علیت آن اقواست، محبت بین علت و معلول هم اقوا و اشد است؛ ولی اگر علت ناقص باشد در محبت هم ضعیف‌تر است. بر این اساس محبت و علاقه‌ای که بین واجب الوجود تعالی نسبت به بندگانش وجود دارد قوی‌ترین اسباب محبت است و بعد از آن محبتی است که بندگان نسبت به خدای تعالی دارند (نراقی، ۱۳۸۱ ق، ص ۵۵۹).

۸. از اقسام دیگر محبت، محبت کسانی است که در یک سبب با هم مشارکت داشته باشند، مانند محبتی که بین برادران و خواهران و یا سایر خویشاوندان موجود است؛ زیرا در یک سبب که پدر و مادر باشد اشتراک دارند و هرچه سبب اقرب باشد محبت هم شدیدتر خواهد بود و بالاتر خواهد بود؛ لذا مشاهده می‌شود که محبتی که بین دو برادر وجود دارد بیش‌تر است از محبتی که مثلاً بین دو پسرعمو وجود دارد. براین اساس باید گفت که هرکس خدا را بشناسد و به مقام توحید الهی واقف شود و نیز رابطه و نسبتی که بین او و خدا وجود دارد بشناسد و نیز رابطه و نسبتی که بین خدا و مخلوقاتش وجود دارد بشناسد باید همه موجودات الهی را از جهت انتسابشان به خدا دوست دارد (فیض کاشانی، ص ۲۸).

نکته‌ای که در پایان این بحث لازم است به آن توجه شود، این است که اگر اسباب محبت و یا تمام آن‌ها در یک مورد جمع شود، محبت هم افزایش می‌یابد؛ مثلاً اگر کسی فرزندی داشته باشد زیبا، خوش اخلاق، عالم و کامل و دارای حسن تدبیر و احسان‌کننده مسلماً پدر در نهایت دوستی او را دوست می‌دارد. پس هرچه سبب محبت قوی‌تر باشد، محبت هم قوی‌تر خواهد بود (ملاحمد نراقی، ص ۵۵۸).

کسی جز خدای متعال استحقاق دوستی ندارد

بدون تردید هرکس غیرخدا را مستقلاً دوست بدارد، نه از جهت انتساب آن به خدای متعال، این نگرش ناشی از جهل و قصور در معرفت خدای بزرگ است؛ اما دوستی کردن با کسانی که منتسب به

خدا می‌باشند، مانند دوستی کردن با انبیای الهی مخصوصا پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله - و امامان معصوم (ع) و همچنین دوستی کردن با اهل علم و اهل تقوا و فضیلت، در حقیقت عین دوستی با خدای متعال است؛ زیرا آنان محبوب الهی هستند و دوستی کردن با محبوب یعنی دوستی با خود محبوب. در زیارت جامعه کبیره آمده است: «من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله». زائر خطاب به ائمه معصومین کرده، می‌گوید: «هرکس شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشته است و هرکس شما را دشمن بدارد با خدا دشمنی کرده است». این مضمون در بسیاری از روایات و زیارت آمده است. بنابراین باید گفت که در حقیقت محبوبی غیر از خدای تعالی وجود ندارد و هیچ کس دیگر استحقاق محبت و دوستی ندارد؛ زیرا تمام اسبابی که برای دوستی وجود دارد در مورد خدای متعال وجود دارد و در کس دیگر وجود ندارد و اگر احساس کنیم که یکی از این اسباب در غیر خدا وجود دارد، قطعاً مجاز است نه حقیقت. به منظور روشن شدن مطلب به طور گذرا به این امور نظری می‌اندازیم:

سبب اول دوستی این بود که انسان خودش را دوست داشته، نسبت به خود حب ذات دارد و همین‌گونه بقا و کمال خود را هم دوست می‌دارد و چنان که بیان شد این محبت برخاسته از فطرت انسان است و حب ذات و حب به کمال فطری هر موجودی است؛ لذا خدا را نیز دوست می‌دارد؛ زیرا هرکس خودش را بشناسد؛ خدای خود را هم می‌شناسد و می‌داند که خودش وجودی ندارد، بلکه اصل وجود و بقای وجود و کمالش همه از خدای بزرگ است و به واسطه فیض اوست که مخترع و موجد و مکمل وجود هر انسان و هر موجود در عالم است و ذات مقدس اوست که انسان را تربیت می‌کند و اگر فیض الهی نبود، اصلاً موجودی نبود. پس باید خدا را بشناسد و او را دوست بدارد و اگر خدایش را دوست ندارد از جهت جهل و ناآگاهی به وجود خودش و جهل و عدم معرفت به خدای متعال است. اما سبب دوم حب انسان به غیر خودش از جهت این است که از محبوب احسان می‌بیند این سبب نیز اقتضا می‌کند که انسان خدا را دوست بدارد؛ زیرا اگر کسی معرفت به خدا داشته باشد، می‌داند تنها کسی که به او احسان کرده است، خدای متعال می‌باشد و احسان غیر خدا غیرممکن است که حقیقت باشد؛ زیرا احسان غیر هم در حقیقت از خدای بزرگ است از این رو احسان کننده‌ای غیر خدا وجود

ندارد. جابر از امام باقر (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «وَحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحِبَّنِي وَحِبَّنِي إِلَى خَلْقِي قَالَ مُوسَى يَا رَبِّ انْكَ لَتَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ فَكَيْفَ بِقُلُوبِ الْعِبَادِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ لَا يَذْكُرُونَ مِنِّي لِأَخِيرًا؛ خداوند وحی کرد به حضرت موسی - علیه السلام - که ای موسی! مرا دوست بدارد و بندگان و خلق مرا هم دوست من گردان. موسی گفت: پروردگارا! تو می‌دانی که هیچ کس نزد من محبوب‌تر از تو نیست؛ ولی دل‌های مردم در اختیار من نیست. چگونه آن‌ها را دوست تو کنم؟ خطاب شد: «ای موسی! نعمت‌های مرا یاد آنان بینداز، آنان مرا خود به خود دوست می‌دارند و مرا به خیر یاد می‌کنند» (مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ص ۲۲) و مشابه این حدیث از حضرت داوود (ع) هم نقل شده است و سر آن این است که هر انسانی فطرتاً احسان‌کننده به خود را دوست دارد.

قسم دیگر این است که افراد هر صاحب جمال و زیبایی را از جهت ذات جمال دوست دارند؛ و چنان که گذشت. این محبت هم فطری است و جمال دو نوع است: جمال صورت ظاهری که با چشم دیده می‌شود و جمال باطنی که با چشم قلب و نور بصیرت دیده می‌شود. قسم اول بین انسان و حیوانات مشترک است؛ ولی قسم دوم به صاحبان عقل اختصاص دارد. بنابراین جمالی نزدیک مدرک آن جمال محبوب است و شاهد آن دوستی کردن به انبیای الهی و علما و صاحبان مکارم اخلاق است؛ حتی کسانی که آن‌ها را ندیده‌اند. از این رو کسی که پیامبر یا امام و یا ولی خدا را دوست می‌دارد بدان دلیل است که از آنان حسنی برای او ظاهر شده است، نه به خاطر زیبایی صورت آن بزرگان، بلکه از باب این است که حسن افعال آنان علامت آن صفات باطنی زیبایی است که مصدر افعال آنان است. در حقیقت این صفات به صفت علم و قدرت برمی‌گردد؛ زیرا هیچ یک از این فضایل خالی از شناخت حقایق امور و قدرت وادار نمودن خودش برای دست آوردن آن‌ها بدون شهوت و قطعاً علم و قدرت به حواس ظاهری درک نمی‌شود؛ و نیز شکی نیست که اصل همه دانش‌ها و همه قدرت‌ها ذات مقدس خداوند است و هر معلومی که اشرف از همه معلومات باشد، اشرف همه علوم خواهد بود، چون اصل همه علوم وجود خداوند تعالی است و در رتبه بعد اشرف علوم، علمی است که در شرافت و فضیلت نزدیک‌تر به معرفت خدا باشد.

از این روی جمال و زیبایی صدیقین که مورد محبت خدای متعال است سه چیز است: اول علم آنان به خدای عز و جل و ملائکه و کتاب‌های آسمانی و رسولان الهی و شرایع خداوند متعال؛ دوم قدرت آنان بر اصلاح خودشان و اصلاح بندگان الهی از راه ارشاد و هدایت و سیاست و تدبیر امور آنان؛ سوم دوربودن آنان از رذایل اخلاقی و صفات خبیثه باطنی و متخلق بودن به اخلاق الهی. لذا این سبب هم اقتضا می‌کند که انسانی که این جمال و زیبایی حقیقی و معنوی را دوست دارد، بایستی خدا را دوست دارد. از این رو هرکس برایش ثابت شود که خدا جمیل است فطرتاً خدا را دوست می‌دارد، همان طور که زیبایی ظاهری مانند آب و سبزه و چمن را دوست دارد بدون آن که از آن آب بیاشامد و یا از سایه آن‌ها استفاده کند یعنی آن‌ها را ذاتاً دوست می‌دارد (نراقی، ۱۳۸۳ ق، ص ۱۳۷)

سبب دیگر برای محبت، وجود مناسبت پوشیده و نامعلومی بین محب و محبوب است. با توجه به این مطلب می‌گوییم: تردیدی نیست که برای نفس ناطقه (روح) انسان با آفریدگارش مناسبتی وجود دارد، اگرچه ما به حقیقت آن پی نبریم؛ چون روح انسان در حقیقت تابشی از جلال خداوند است و بارقه‌ای از بارقه‌های جمال الهی. از این رو خداوند متعال درباره روح می‌فرماید: «قل الروح من امر ربی» و نیز درباره انسان فرموده است: «انی جاعل فی الارض خلیفه»؛ انسان استحقاق خلیفه الهی بودن پیدا نکرد مگر از راه همین مناسبت و نیز از این جهت است که می‌تواند خدا را بشناسد.

این مناسبت ظهور و بروز پیدا نمی‌کند مگر از راه استحکام واجبات الهی و مواظبت و اهمیت مستحبات و نوافل همان گونه که خداوند در حدیث مروی از امام صادق (ع) فرموده است: «لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یتبصر به و لسانه الذی ینطق به؛ دایماً بنده‌ام از راه انجام دادن نوافل و مستحبات به من تقرب پیدا می‌کند، تا آن جاکه من آن را دوست می‌دارم. پس هرگاه او را دوست داشتم گوش او می‌شوم که با آن حقایق را درک می‌کند و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ص ۷).

خلاصه این است که از دو راه می‌توان به مناسبت باطنی بین انسان و خداوند پی برد: اول این که خود نفس مظه‌ری از مظاهر الهی است و هرکس نفس را بشناسد خدا را هم می‌شناسد و شناخت نفس

کلید معرفت رب است؛ چنان که پیامبر فرموده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛ دوم از راه این که انسان قدرت آن را دارد که؛ انجام دادن واجبات و مستحبات و نوافل قرب به خدای متعال پیدا کند و نیز از مناسبت‌های باطنی هم که بگذریم تخلق انسان به صفات الهی مانند علم و احسان و لطف و محبت به انسان دیگر و افاضه خیر و رحمت به خلق خدا مانند هدایت و ارشاد و امثال آن‌ها هر کدام از اخلاق و صفات الهی است و انسان با کسب این فضایل می‌تواند قرب به خدا پیدا کند؛ در نتیجه انسان فطرتاً خدای خود را دوست دارد و نیز هر کس و هر چیزی را که منسوب به خدای متعال باشد نیز دوست می‌دارد (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۵۸۵).

از اسباب دیگر محبت که بسیار مهم است، محبتی است که بین علت و معلول وجود دارد و این موضوع در مورد خدای متعال روشن است؛ زیرا خداوند علت العلل همه موجودات است و تمام موجودات این عالم از خداوند متعال است و اگر معلولی دارای شعور باشد محبت به علت خود را در نفس خود دارد و آن را فطرتاً احساس می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۵۸۵).

از این رو انسان که یک موجود مدرک و باشعور است و خودش می‌داند که بدون علت به وجود نیامده است. فطرتاً خدا را می‌شناسد و به خدای آفریدگارش که خود را از او می‌داند، احساس محبت می‌کند.

سایر اسباب محبت که ذکر کردیم سبب‌های ضعیفی هستند که هیچ کدام را در نقص نمی‌توان به خدا نسبت داد، در حالی که ممکن است بعضی از آن‌ها هم به اسباب حقیقی برگردانده شود.

در هر صورت تمام اسباب محبت حقیقی در مورد خداوند جمع است و از این جهت هیچ موجود دیگری چه انسان و چه غیرانسان استحقاق محبت حقیقی ندارد؛ ولی این مطلب برای همه افراد مفهوم نیست، مگر عارفان راستین و اولیا و احیای واقعی خداوند؛ همان طور که حضرت سیدالشهدا (ع) در دعای شریف عرفه فرموده است: «وانت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبایک حتی لم یحبوا سواک و لم یلحبوا الی غیرک؛ تو هستی ای خدای بزرگ‌ا که همه اغبار را از دل‌های دوستان واقعی محو کردی تا این که غیر تو را دوست ندارند و به سوی غیر تو پناه نبرند» (محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای عرفه).

علامه طباطبایی می‌فرماید: «خداوند از هر جهت که تصور کنیم شایسته محبت است؛ زیرا ذاتاً خود یک موجود کامل است و نامتناهی و هر کمالی جز ذات او فرض کنیم متناهی و محدود است و روشن است که وجود متناهی همیشه بستگی به وجود نامتناهی دارد و این خود منشأ محبت دایم و غیرقابل زوال است و از طرفی خداوند خالق، خالق ما و نعمت دهنده به ماست؛ نعمت‌هایی که از شماره بیرون و دایمی است. این نیز منشأ محبت ما نسبت به اوست؛ زیرا ما هر نعمت دهنده‌ای را دوست می‌داریم» (طباطبایی، ۱۳۷۵، ص ۸۵۴) موحدان و عارفان واقعی، غیر خدا را مستحق دوستی نمی‌دانند و دوستی غیرخدا را با توحید منافی می‌دانند، مگر دوستی با بندگان مقرب او و کسانی که به عنوان حجت الهی در میان بندگان رسالت الهی را انجام می‌دهند، مانند پیامبران و امامان و اوصیا و اولیای الهی که در حقیقت دوستی آنان به دوستی با خدا باز می‌گردد، همان گونه که به آن اشاره شد. در این رابطه روایات زیادی وارد شده است و ما در این جا به یک روایت بسنده می‌کنیم: شیخ صدوق به سند متصل از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا فرمودند: «خدا را دوست بدارید از جهت این که نعمت‌های خودش را به شما روزی کرده است و مرا به خاطر دوستی با خدا دوست بدارید؛ زیرا پیامبر خدا هستم و اهل بیت مرا هم از جهت دوستی با من دوست بدارید» (مجلسی، ۱۴۰۳، ق، ص ۱۴).

روشن است که دوستی پیامبر اسلام و اهل بیت طاهرینش جدای از دوستی با خدا نیست؛ چون آنان محبوب ذات مقدس الهی هستند و حب محبوب خدا دوستی با خداست.

آثار و نشانه‌های محبت الهی

برای دوستان واقعی الهی، نشانه‌ها و آثاری است که آنان به وسیله آن‌ها از دیگران ممتاز می‌شوند. به اهم آن‌ها در این قسمت اشاره کرده، تفصیل آن را به زمان دیگر واگذار می‌کنیم:

۱. اولین نشانه دوستی با خدا این است که ملاقات با محبوب را دوست دارد و از آن جایی که لقا با محبوب فقط در عالم آخرت میسر می‌شود و در این دنیا غیرممکن است، دوست خدا بایستی مرگ را که مقدمه وصول به حق است دوست بدارد و برای او انتقال از این عالم به عالم آخرت مشکل نباشد. چگونه برای او مسافرت به جایی که محبوب خود را ملاقات می‌کند مشکل باشد؟! در خبر است که

حزیفه الیمان که از اصحاب رسول خدا بود، در وقت مرگ زمانی که عزراییل را ملاقات کرد، گفت: «الافلح الیوم من ندم» کسانی که از مرگ کراهت دارند، اگر کراهت آن‌ها از جهت حب دنیا و مشکل جدایی از اهل و اولاد و بستگان است، به طوری که اصلا دیدار با محبوب را خوش ندارد، با اصل محبت الهی منافات دارد. این شخص نمی‌تواند ادعای محبت الهی کند و اگر محبت دنیا به حدی نرسیده است که دنیا و مظاهر آن را غایه‌الغایات و هدف خود بدانند، بلکه خدا را هم دوست می‌دارد و به ملاقات با محبوب هم اشتیاق دارد، این گونه دوستی به دنیا با محبت الهی منافات ندارد؛ ولی با کمال محبت و درجات عالی آن منافات دارد (نراقی، ۱۳۸۳، ق، ص ۱۷۵).

۲. دوست واقعی خدا باید هدف و مراد او را بر هدف و مقصود خود مقدم بدارد؛ زیرا هیچ دوستی میل خود را بر میل و خواسته محبوبش مقدم نمی‌دارد و در مقام مخالفت او بر نمی‌آید. پس هرکس خدا را دوست بدارد از او امر الهی پیروی و از نواهی او اجتناب می‌کند و هوای او را بر هوای خودش ترجیح می‌دهد.

روایت است که وقتی زلیخا به خدا ایمان آورد و سرانجام با حضرت یوسف (ع) ازدواج کرد، از جناب یوسف جدا و به عبادت خدا مشغول شد. او در خلوت با خدا مناجات می‌کرد، به طوری که اگر یوسف او را به فراش خود دعوت می‌کرد، به شب می‌انداخت و اگر در شب او را دعوت می‌کرد به روز وعده می‌داد. یوسف او را مورد سرزنش قرار داد و زلیخا در جواب گفت: «ای پیامبر خدا! آن زمان که تو را دوست می‌داشتم خدا را نمی‌شناختم، اما حالا که خدا را شناختم، محبت غیرخدا را بر محبت الهی اختیار نمی‌کنم» (فیض کاشانی، بی تا، ص ۲۶).

۳. دوست خدا نباید از ذکر و یاد خدا غفلت کند، بلکه لازم است به طور دائم او را یاد کند؛ زیرا هرکس چیزی را دوست دارد، بسیار آن را یاد می‌کند و او را و هرکس و هر چیزی را که منتسب و متعلق به او می‌باشد نیز دوست دارد. بنابراین دوستی با خدا از ذکر و یاد رسول خدا و نیز دوستی با قرآن و ذکر و تلاوت آن جدا نیست؛ چون قرآن کلام خدا و پیامبر هم رسول اوست و دوستی با پیامبر و اولاد طاهرینش دوستی با خداست و نیز دوست الهی باید مناجات و خلوت با او را دوست بدارد و با خدا کمال انس را داشته باشد. در خبر است که خداوند در مناجات با داوود نبی (ع) فرمود: «کذب من ادعی

محبّتی و اذا جنه اللیل نام عنی الیس کل محبّ یحبّ لقاء حبیبه فها انا ذا موجود لمن طلبنی؛ دروغ می‌گوید کسی که ادعای دوستی مرا می‌کند و چون شب می‌شود، می‌خوابد. آیا این گونه نیست که هر دوستی ملاقات با دوست خود را دوست دارد؟!»

۴. علامت چهارم دوستان خدا این است که اگر چیزی از فواید و مظاهر دنیا از دستشان برود ناراحت نمی‌شوند و یا اگر دنیا به آنان اقبال و توجه کند، شادمان نمی‌شوند، مگر چیزی باشد که وسیله قرب به خدا شود که در این باره ناراحتی سزاوار است و یا چیزی از دستشان برود که موجب دوری آنان از خدا باشد، در این مورد تاسف و ناراحتی سزاوار است. حقیقت مطلب این است که محبت به دنیا و مظاهر فریبنده آن برای دوستان خدا خطرناک است و آنان باید متوجه باشند.

۵. دوست الهی دارای صفت شفقت و مهربانی درباره بندگان خداست و بر اولیای خدا و دوستان او رحیم و مهربان است؛ اگرچه نسبت به دشمنان خدا سخت و نیز نسبت به معصیت کاران الهی متاسف و ناراحت است؛ زیرا مقتضای حبّ الهی این است که نسبت به دشمنان او مخالفان او دشمن و نسبت به دوستان او دوست باشد و این همان اصل مهم تولا و تبرا در اسلام است که از فروع دین می‌باشد و در حقیقت از لوازم ایمان و حبّ الهی است (غزالی، ۱۳۶۱، ص ۶۰۳).

نتیجه

قطعاً بحث محبت الهی از موضوعات اخلاقی و فلسفی است که علاوه از جنبه علمی آن می‌تواند نتایج بسیار مهمی برای تربیت و تعالی فرد و جامعه داشته باشد. بعضی از آن آثار بیان شد که از جمله آن این که اگر کسی خدا را واقعاً دوست بدارد، پیامبران و اولیای الهی و نیز همه بندگان الهی را دوست می‌دارد؛ زیرا دوستی با دوستان خدا دوستی کردن با محبوب است و همین گونه همه مخلوقات الهی را از جهت انتساب آنان به خدا دوست می‌دارد و بر اثر دوستی با خدا سعی می‌کند به خلق خدا خدمت کند و در غم و شادی آنان شریک باشد و در مقابل خود دوست الهی مورد علاقه و محبت دیگران قرار می‌گیرد. خداوند می‌فرماید: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً؛ کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح و نیک انجام دادند خداوند دوستی آنان را در دل و جان دیگران قرار

می‌دهد» (مریم، ۹۶).

از ثمرات دیگر حبّ الهی این است که خدامحوری و رضایت الهی محور و اساس زندگی انسان قرار گرفته، و در نتیجه خودمحوری و انسان محوری در حاشیه قرار می‌گیرد. از این رو اگر بخواهیم جامعه انسانی را به تربیت و تعالی برسانیم، لازم است محبت الهی را که ریشه خدامحوری است در فرد و جامعه تبیین کنیم و از انسان مداری که اساس تبلیغات اومانیستی است، جلوگیری کنیم؛ زیرا انسان محوری در مقابل خدامحوری است و موجب تضعیف ایمان به خدا و محبت الهی است و نیز مخالفت با سعادت و کمال انسان است؛ زیرا آن چه تجربه‌های تاریخی و وجدانی شهادت می‌دهد، این است که آن چه فرد و جامعه را اصلاح کرده است، خدامحوری بوده است نه انسان محوری و اومانیسم. اگر ما انسان را تکریم می‌کنیم از جهت این است که یا بنده الهی است و یا حداقل مخلوق اوست و انتساب به خدا دارد و چنان که گفته شد، تکریم او به دوستی با خدا بر می‌گردد و گرنه اصالتی غیر از این ندارد. روشن شد که دوستی با خداوند متعال نوری است که دل‌ها را روشن و ناری است که اغیار و مخالفان الهی را می‌سوزاند. در این جا با گفتاری از حضرت امام خمینی قدس سره این مقاله را به پایان می‌بریم: «بارالها! پایان کار ما را به سعادت مقرون فرما و سرانجام رشته معرفت و خداخواهی را به دست ما بده و دست تطاول دیو رجیم و شیطان را از قلب ما کوتاه فرما و جذوه‌ای از آتش محبت خود را در دل ما افکن تا جزیه‌ای حاصل آید و خرمن خود و خودپرستی ما را به نور نار عشقت بسوزان تا جز تو نبینیم و جز سر کوی بارق‌لوب نیندازیم!» (خمینی، ۱۳۶۵، ص ۱۸۴).

مآخذ

۱. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررعلم، قم، دارالکتاب اسلامی، ۱۳۸۳ ق.
۲. ابوحامد غزالی، محمد، کیمیای سعادت، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۳. خمینی، روح الله، سر الصلاة، نشر پیام آزادی، ۱۳۶۵.
۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ۱۳۷۵.
۵. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، جلد ۳، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ق.
۶. طوسی، خواجه نصیرالدین، اخلاق ناصری، تنقیح و تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، بی تا.
۷. فیض کاشانی، محمد ابن مرتضی، محجة البيضاء، انتشارات اسلامی، بی تا.
۸. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، ۱۳۸۳.
۹. لاهیجی، عبدالرزاق، گوهرمراد، کنگره محقق لاهیجی، ۱۳۷۲.
۱۰. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفی، ۱۴۰۳ ق.
۱۱. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، جلد ۸، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۸۳ ق.
۱۲. — جامع السعادات، جلد ۳، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۸۳ ق.
۱۳. — معراج السعاده، انتشارات رشیدی، تهران نوروزخان بازار کاشفی، بی تا.